

گفت و گو با دکتر محمد ثقفی

جامعه‌شناسی عصر نزول وحی

دکتر سید محمد ثقفی، پژوهشگر و استاد دانشگاه، بعد از تحصیل در حوزه‌های علمیه طی سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ در درس فقه، اصول، تفسیر و فلسفه اسلامی، به مدت چهار و نیم سال در دانشگاه تمپل آمریکا به ادامه تحصیل پرداخت و موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته ادیان تطبیقی شد و بعد از بازگشت به ایران مدرک دکترای خود را در رشته تاریخ تمدن اسلامی گرفت. تاکنون کتابهای «تاریخ شیعه زنده» و «ارزیابی تمدن غرب» (با همکاری علی اکبر مهدوی پور) توسط ایشان ترجمه شده و کتابهای «پویایی ایمان» و «سیر مذهب در اروپا» را نیز در دست انتشار دارد. او در ارتباط با جامعه‌شناسی عصر نزول وحی و نگاه قرآن به آن موضوعات، به گفت و گو نشستیم.

○ ساختار اجتماعی مکه و مدینه، همزمان با شکل‌گیری و شروع رسالت حضرت محمد (ص) به چه صورت بود؟

اگر به ساختار اجتماعی مکه، به صورت قومی نگاه کنیم، عمده‌تأ همان قریش بودند با تیره‌های مختلف که ریاست مکه را برعهده داشتند. یعنی کعبه به عنوان یک مرکز دینی عامل وحدت سیاسی-اقتصادی قریش را تشکیل می‌داد. در دنیای قدیم جامعه‌هایی داشتیم که از نظر مذهبی می‌توانست محل تجمع اقوام و عبادتگاه دینی باشد. اورشلیم، کعبه، بنارس، از نمونه‌های آن هستند. کعبه در واقع تشکل و هویت اجتماعی - دینی مکه را تشکیل می‌داد. لذا ریاست و فرهنگ اجتماعی قریش هم بر محور کعبه دور می‌زد. منتهی دسته‌ای از اینها قریش بود که بر حسب کاروان تجاری در دنیای آن روز با شمال و جنوب ارتباط داشتند و تجارت یا زندگی کاروانی خود به خود نوعی سرمایه‌داری را به وجود آورده بود که روابط رباخواری و ارباب و رعیتی نتیجه آن بود. این که بعداً قرآن، بیشتر در سوره‌های مکی، این روابط اجتماعی را مورد انتقاد قرار میدهد، منظور همان، روابط رباخواران و... است که مورد انتقاد قرار میدهد و وقتی پیغمبر توحید را آورد و آن بافت فرهنگی دینی جامعه را مورد انتقاد قرار داد، آن روابط اجتماعی - اقتصادی هم به جهت از دست دادن مرکزیت کعبه مورد تهدید قرار گرفت و لذا قریش مخالفت خودش را با پیامبر اعلام کرد.

○ یعنی مخالفت قریش با پیامبر فقط جنبه دینی نداشت؟

بله، قریش و بیشتر شاخه‌ی بنی امیه بعد سیاسی و ریاست مکه و به زبان امروز امور تجاری و بازرگانی مکه را در دست داشتند و درآمدهای سرشاری از این جهت به دست می‌آوردند. مثلاً برای کسانی که بت می‌تراشیدند، وقتی مردم از اطراف و اکناف به زیارت می‌آمدند، سودی نصیبشان می‌شد و این برای شهر مذهبی دارای زوآر بسیار طبیعی است. برای نمونه، بلا تشبیه، صفویه پوله‌های زائران ایرانی را از خروج از ایران و عتبات، به داخل ایران انتقال دادند و کسی که می‌خواست به زیارت نجف که در اختیار عثمانی بود و صفویه نسبت به آن اختیار نداشت، برود آنها رابه سمت زیارت مشهد سوق دادند و هر کس که به آنجا می‌رفت، پولهایش را در همان شهر خرج می‌کرد. به این ترتیب آن عربهایی هم که به زیارت کعبه می‌آمدند به کاروانسراها و میهمان‌خانه‌ها می‌رفتند و خرج می‌کردند و این عایداتی بود که قریش به دست می‌آورد وقتی که فرهنگ شرکی با آیات توحیدی مورد انتقاد قرار گرفت، آنان منافع خود را در خطر دیدند و نتیجتاً مخالفت خود را با دعوت اسلامی - توحیدی در پیش گرفتند.

○ درارتباط با بافت اجتماعی، آیا می‌توانیم مکه را شهری با قابلیت شهرهای امروزی و مدرن بدانیم یا آن که باید آن را در چارچوب زندگی قبیله‌ای مورد بررسی قرار داد؟

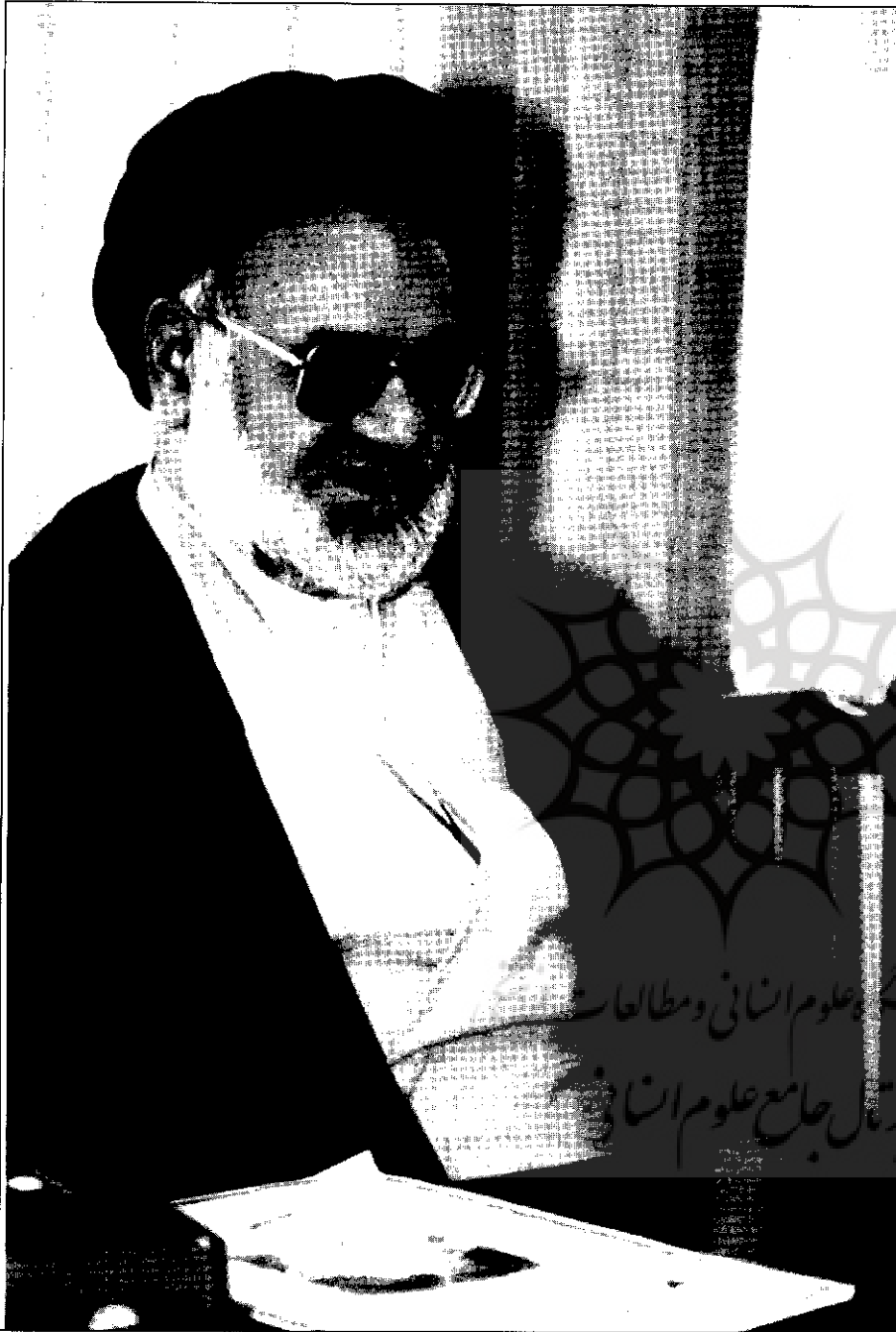
امروز هم جامعه مکه قبیله‌ای است. اصولاً ساختار جامعه عرب، جامعه قبیله‌ای است. برای این که ریشه اجتماعی جامعه عرب بر اساس خصلت اجتماعی عربیت است و تیره‌های عرب با لهجه‌های مختلف قبایل عرب را تشکیل می‌داده است که این قبایل هم عمده‌تأ در صحرا

زندگی می‌کرده‌اند و اگر شهر نشینی هم داشته‌اند، و مدنیت از آداب شهرنشینی است، مدنیت آنها بر طبق مدنیت ایران یا روم نبود، لذا بافت قبیلگی مطرح می‌شد. حتی در پیروزی پیامبر نیز، این خلدون در مقدمه‌اش می‌گوید که در پیروزی‌های سیاسی و حتی پیروزی‌های نبوتی، یک نوع عامل همبستگی اجتماعی که آن را عصیبت می‌نامند، دخالت دارد. حتی در مورد شخص پیغمبر، دفاع حمزه از ایشان، پیش از آن که فکری باشد، عصیبتی است. بنابراین، در دفاع از پیامبر، بآن که پیغمبر است، پیش از آنکه فرهنگی، ذهنی، توحیدی باشد، می‌گوید چون از بنی هاشم است و می‌دانیم بنی‌هاشم و بنی‌امیه از مدتها قبل با یکدیگر رقابت داشتند و این که بنی‌امیه تسلیم نشد نوعی مربوط به عصیبت‌های قومی است و قرآن هم به «عصیبت جاهلیه اولی» تعبیر می‌نماید.

اصولاً ساختار نظام عصیبتی متعلق به قبایل و زندگی قبیله‌ای است و در جامعه‌های خاور میانه و عمده‌تأ بربر، وجود دارد. برخلاف ایرانیان در ایران هم، آن سلسله‌هایی که بیشتر صحرا نشین بودند مثل حکومت‌های ترکان، آنها هم همین وضعیت را داشتند بنابراین ساختار اجتماعی جامعه عربی قبیله‌ای بوده است. منتهی برگزیده‌ترین قبیله، قریش بوده که به جهت فصاحت لهجه در زبان عربی، نوعی امتیاز برای خود نسبت به سایر قبایل، قائل بوده‌است. به همین جهت می‌خواسته است تا سیاست و دین در آن تمرکز پیدا کند.

○ اگر بخواهیم عمده‌ترین ویژگی‌های این نوع زندگی را بیان کنیم، روی چه موضوعاتی باید دست بگذاریم؟

زندگی قبیله‌ای بر مبنای عصیبت است. در زندگی قبیله‌ای، رئیس خاندان مطرح می‌شود. لذا یک نوع نیاکان پرستی خانواده متکثر و پدر سالار، تقلید و عصیبت در فضای احساسی در آن جامعه مطرح است. ازاین رو آداب و رسوم بیشتر به شکل تقلیدی مطرح است و لذا جامعه، به عنوان جامعه‌ای بسته تلقی می‌شود، یعنی آداب و رسوم به صورت زنجیره‌ای مطرح می‌شود و حتی نمونه‌های آن را در اسمها می‌بینیم که مثلاً فرد می‌گوید چرا اسم پدر مرا بر روی بچه‌ات گذاشته‌ای و ازاین دست. بنابراین ساختار زندگی قبیله‌ای یک ساختار نظام پدر سالاری، بسته حاکمیت آداب و رسوم به صورت بسیار دقیق و به تعبیر جامعه‌شناسانه، جامعه مکانیکی است. در جامعه مکانیکی، خلق و خو و عادات و رسوم کاملاً حاکم است و فکر به آن معنا جایی ندارد و جامعه کاملاً بسته است و شخصیت هر کس با آن آداب و رسوم تشخیص پیدا میکند. مثلاً در یک جامعه روستایی، نوع غذایی که وجود دارد، همه آن نوع غذا را می‌پزند و تنوع غذا چندان معنا ندارد، بر خلاف جامعه باز و شهری که این گونه است. غیر از آن خصلت دیگر آزادی‌خواهی است. چون طبیعت صحرائنشینی، نبود تقید و محدودیت و آزادمندی است. از آداب و رسوم عرب سلحشوری بوده است و پیامبر تنها جهت آن را عوض کرده و قتال را به جهاد تبدیل کرده است. یعنی شمشیرزنی در راه بت را به شمشیرزنی در راه توحید بدل کرد و گرنه اصل شمشیرزنی باقی ماند.



○ به هنگام شروع رسالت، با توجه به خصوصیات عرب، جامعه چقدر پذیرای آن حرفه‌های جدید بوده و چه شد که آن جامعه سنتی، این حرفه‌ها را پذیرفت و بعد هم پیشرفت کرد؟

البته من فکر نمی‌کنم اسلام در مکه در طول سیزده سال که پیامبر آنجا بود، پیشرفت عمیقی داشته است. علتش را هم از نظر فرهنگی این می‌دانم که مکه از نظر مذهبی فرهنگ مختلفی داشت. این را مجلسی در جلد اول کتابش آورده است.

یهودیت، مسیحیت، بت پرستی، صابیی و... وجود داشته است، ولی نوع غالب دین بت پرستی بوده است. لذا یک مذهب و فکر نو در یک جا که تنوع فکر مذهبی داشته باشد، کند پیش می‌رود، به خصوص وقتی گوینده اهل محل هم باشد. شما هند را در نظر بگیرید. در هند تنوع مذهبی وجود دارد و هیچ وقت در هند یک مذهب کامل به تمام معنا نمی‌تواند سلطه پیدا کند. برخلاف مدینه که دو مذهب بیشتر وجود نداشته است. یکی بت پرستی و دیگر یهود و چون یهود فرهنگ توحیدی داشته، لذا پذیرش فرهنگ توحیدی از زبان نبی یا رسول در مدینه زمینه‌اش فراهم بود. ولی در عین حال ساختار اجتماعی دوران نزول به نظر من شامل دو گروه می‌شده است. یک گروه که پیامبر آنان را مخاطب حرفه‌ایش قرار داده بوده است و آنان جوانان و روشنفکران، که در تاریخ اسلامی حنفا نامیده می‌شوند، بوده‌اند. حنفا آن دسته از جوانان مکه بودند که از فرهنگ جاهلی نفرت داشتند «لم یعبدوا صنماً و لم یشرّبوا خمراً» (بت نمی‌پرستیدند و شراب هم نمی‌خوردند). همچنین گرایشهایی به سمت عدالت اجتماعی داشتند. داستان مردی که شترش گم شد و اموالش را بردند و بالاخره منجر به پیمان «حلف الفضول» شد معروف است. اینها زمینه‌های پیدایش رگه‌های عدالت خواهی در جامعه بوده است. بنابراین هنگام ظهور پیامبر، تردید فرهنگی وجود داشته است آن تردید فرهنگی در دو جهت ظهور پیدا کرده بود. یکی بعد بت پرستی فکری و دوم بعد عدالت خواهی و پیامبر این دو بعد را دنبال کردند، لذا آیاتی که تساوی طلب باشند و از بی عدالتی انتقاد کنند، آیاتی که پول دوستان و زرپرستان و مستکبران را مورد انتقاد قرار دهند مشاهده می‌کنیم. این راجع به گروه حنفا. گروه دیگر هم مستضعفان بودند که عمدتاً هم برده‌ها بودند که تحت تاثیر عدالت خواهی اسلام قرار گرفتند. البته در گروه حنفا و روشنفکر و صحابه درجه اول پیامبر باید به زید و ابوبکر اشاره کنیم، ولی آن تعداد صحابه که امروز در سیره‌ها هست که ابن هشام هم حدود ۶۰ نفر از آنها را اسم می‌برد، بیشترشان در اثر سیاست مورد توجه قرار گرفته‌اند، چرا که به هنگام تالیف سیره‌ها، از جمله سیره ابن هشام، در دوران بنی عباس، نقش مکیان را در بازیگری سیاسی، رنگ‌آمیزی کرده‌اند. اما آن طبقات و توده بی رنگ در دوره ظهور پیامبر، همان دو گروه حنفا و مستضعفان بوده‌اند.

○ با توجه به این وضعیت قبل از حضرت رسول هم احتمالاً حرکتهای اصلاح طلب خواهانه‌ای در مکه وجود داشته است؟

اصلاح طلب به آن معنا نه. رگه‌های اعتراض آمیز به فرهنگ جاهلی وجود داشته است مثلاً در شعرای جاهلی زهیر بن ابی سلما معروف است که او را حکیم دوره جاهلی می‌نامند، او در معلقه خودش عقلانیت، اعتقاد به قیامت و حتی کلمه «الله» را که بعد پیامبر به جای «الله» نشاند، آورده است و نقد مهمی از بت لات و عزی دارد. مضمون شعرش این است که آیا اینها خداوندند و بعد می‌گویند من نه لات را عبادت می‌کنم و نه عزی را، بلکه سمت توحیدی را می‌آورد. لذا این معلقه نشان می‌دهد که گرایشهای روشنفکرانه توحیدی قبل از ظهور حضرت محمد وجود داشته است. بعد از او هم اوس بن ساعده ایادی، عبدالمطلب و رقه بن نوفه، زید بن عمرو بن نوفه هم از شخصیت‌های بارزی بودند که بت پرست نبودند و پرستش بت، زنا، شرابخواری را محکوم

می‌کردند و جزو اوتاد دوره جاهلی بودند.

○ یک موضوع دیگر هم وجود دارد. آخرین پیامبر آسمانی قبل از حضرت رسول، حضرت عیسی است. آیا از میان پیروان حضرت عیسی، کسانی در مکه بوده‌اند تا به مردم چنین مسائلی را آموزش دهند و این حنفا تحت تاثیر تعالیم آنان بوده‌اند یا آن که خودشان به این نتیجه رسیده بودند که بت پرستی نکنند؟ این بحث بیشتر بحث کلامی است. این که قبل از پیامبر اسلام اهالی مکه راهنمایی داشته‌اند یا آن که دین پیامبر در دوران جاهلیت چه بوده اینها بحثهای کلامی است. آن دوران را دوران فترت می‌گویند. یعنی بین حضرت مسیح و حضرت محمد با آن که مسیح متعلق به حجاز نیست و اهل

فلسطین است و خودش هم یهودی است و اطرافیان هم یهودی اند و بعد از اورشلیم توسعه پیدا کرده است به شمال آفریقا و لیبی و به یمن نفوذ پیدا کرده است، اتیوپی و... در حجاز هم ردپای آنها بود. ولی به طور عمده آنچه قبل از اسلام در حجاز وجود داشته، آئین ابراهیمی بوده است و دین حنیف و این اوتاد بیشتر آن دین را داشته‌اند، آنان احکام ده گانه را رعایت می‌کردند. مثلاً بهداشت داشتند، ناخن می‌گرفتند، بت نمی‌پرستیدند و... حضرت رسول هم قبل از اسلام بر دین حنیف بود و لذا آن که می‌گویند دوران جاهلیت، جاهلیت نه به معنای آن که خواندن و نوشتن وجود نداشته است. مثلاً خود ابوسفیان خواندن و نوشتن بلد بود و خط نبی را از نبیته و حیره به مکه منتقل کرده بود. بلکه در مکه هدایت وجود نداشت و هدایت خداوندی و نبوی نبود و دوران جاهلیت به همین معناست که شعاع وحی در آنجا وجود نداشت.

● در چنین شرایطی پیامبری ظهور می‌کند و از طریق وحی آیات قرآن بر او نازل می‌شود. اولین برخورد آیات قرآن با موضوعات اجتماعی مکه، چگونه بوده است؟ امروزه در تفسیر قرآن، در تقسیم بندی سوره‌های قرآن، آنها را به دو دسته تقسیم می‌کنند. یک گروه مدنی و دیگری مکی. عمده محتوای سوره‌های مکی را می‌گویند در ارتباط با اصول اعتقادی است. اثبات خدا، معاد، طبقات اجتماعی، نقد روابط اجتماعی موجود در جامعه جاهلی، روابط ارباب و برده، پولداران و زیردستان، تکبر و... لذا در سوره‌های مکی عمدتاً به سراغ خصلت‌های جاهلی رفته است. «ویل لکل همزه لئمه، الذی جمع مالا وعدده، یحسب ان ماله اخلده...». می‌رود سراغ طبقات اجتماعی. پولداران، رباخواران، صرافان، مالکان. اینها در واقع طبقات متوسط و برده‌ها را دست می‌انداختند. خصلت تکبری داشتند، پول‌ورزی می‌کردند. کیش شخصیتی داشتند و... و قرآن آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد که مال، شخصیت نیست و آن شخص فکر می‌کند مال، شخصیت اوست. لذا در بیشتر سوره‌های مکی نقد روابط اجتماعی بود و در برابر طرح فرهنگ‌های توحیدی، یعنی شما یک پدر و یک مادر داشتید و ریشه یک پدر و یک مادری، یا ریشه عدم تفاوت میان سیاه و سفید و... سوره روم را ملاحظه کنیم. این سوره مکی است. در آن زمان مسلمانان شکل خاصی گرفته بودند. دسته‌ای رفته بودند به حبشه و گروهی هم در مکه بودند و با قریش درگیری داشتند. در این زمان جنگ ایران و روم پیش می‌آید. در این سوره ملاحظه می‌کنید که نوزده تمدن و آثار تمدن را می‌شمارد. وحدت نژادی، وحدت جنسی، نبود امتیازات اجتماعی در این سوره آمده است. محتوای این سوره را در نظر بگیرید، می‌بینید رموزات تمدن اسلامی را بیشتر در این سوره آورده است و بعد به اصول می‌پردازد. تساوی نژادی، برتری عقلانی، برتری تقوایی، فطرت انسانی،... نوزده مورد است. لذا در مکه پی‌ریزی مکتب بر اساس اصول صورت می‌گیرد و اصول هم در دین عبارت است از خداشناسی و اعتقاد به معاد و بعد روابط اجتماعی یا اخلاقی. اما در سوره‌های مدنی بیشتر تشریحات است و بعد سرنوشت جنگ‌هاست و یا احکامی که وجود دارد.

● به طور کلی قرآن راجع به تمدنها چه نظری دارد؟

آیه ۸ سوره روم، تمدن‌های موجود زمان نزول را می‌گوید و به سه عامل در تمدنها اشاره می‌کند: «ولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم کانا اشد منهم قوه و آثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن کانا انفسهم یظلمون» امروز آثار تمدن را که اساس قومیت است سه چیز می‌دانند. یکی جمعیت است. جمعیت زیاد از آثار تمدن است. دیگری زمین آباد است و

سومی فرهنگ. وقتی می‌گوییم یک جامعه تشکیل می‌یابد، زمین و سرزمینی دارد، جمعیت و قومی دارد و فرهنگی هم در آن قوم حاکم است. آثار آن فرهنگ و روابط اجتماعی که در آن فرهنگ است نشان از فرهنگ عالی یا فرهنگ منحط دارد. در این آیه سوره روم این سه عامل را می‌شمارد. آیا در زمین سیر نمی‌کنید و ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما زندگی می‌کردند چه شد؟ از نظر نیرو قوی بودند، جمعیت زیادی داشتند و نیروی نظامی قوی داشتند. جمعیتشان مثل ایران و روم زیاد بود. آبادی زمین هم داشتند، کشاورزی داشتند، بنا داشتند و مدنیت هم داشتند. پیغمبرانی هم بر آنها آمده بودند و فرهنگ و دین هم داشتند. پس هم جمعیت داشتند، هم سرزمین و هم فرهنگ، اما رابطه این فرهنگ‌ها چگونه بود؟ آیا فرهنگ‌ها عادلانه بود و یا آن که فرهنگ‌هایی که وجود داشت، فرهنگ سلطه و استعمار بود؟ و در آیه آمده است که خدا بر آنها ظلم نکرد، بلکه آنها بر خودشان ظلم کردند. ظلم به تعبیر ابن خلدون، مهمترین عامل نابودی تمدن است. یعنی بیشترین عاملی که تمدن را از بین می‌برد اختلاف طبقاتی، روابط استثمار و رابطه استکباری میان طبقات اجتماع است که از آن به واژه ظلم تعبیر می‌شود. آن گاه در ادامه آیه، آثار تمدن اسلامی را می‌گوید: «اللله یدلو الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون» یعنی مرکز یکی است و بعد به توحید می‌پردازد که همانطور که گفتیم علائم تمدن‌های اسلامی را در اینجا می‌شمارد. کلمات آیتی که در اینجا هست، قابل توجه است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم. در این سوره، سنن اجتماعی را نقل می‌کند. یکی از ویژگی‌های خاص قرآن اشاره به آن سنن اجتماعی است: «هن آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون» ببینید یک به یک خصوصیات تمدن اسلامی را برمی‌شمارد. از آیات الهی این که خلقت شما از خاک است. «و من آیاته ان خلقکم من انفسکم ازواجاً» از سنن اجتماعی، زوجیت و آرامش زوجیت است و تشریح محبت و مودت میان زوجین است. از آیات خداوندی اختلاف زبان و رنگ شماس است. از آیات الهی خواب شما در شب است و فعالیت شما در روز و به دنبال رزق و کشاورزی رفتن. از آیات شما نعمتهای طبیعت است که برق را به شما نشان می‌دهد. از آیات شما این است که خداوند جهان را بر روی قوانین نگه داشته است و... اینها را شما در این آیات ملاحظه می‌نمایید و آن آیات یک به یک در اینجا می‌آیند که در واقع آموزش‌های اسلامی یا رمز تمدن اسلامی است که اینجا می‌بینیم. همچنین در این سوره به دو تمدن قدیمی ایران و روم اشاره می‌کند. اینها از نظر جمعیت، وجود فرهنگ و قدرت نظامی بسیار قوی اند، اما چون روابط، روابط سلطه‌ای، استعماری و ظالمانه بود، نتیجتاً سقوط کردند.

● آیا این بحث را می‌توانیم با قانون مندی اجتماعی مرتبط بدانیم و آیا به طور مشخص قرآن قانونمندی خاصی را برای جامعه اسلامی و انسانها مطرح می‌کند یا نه؟

روی این موضوع اندیشمندان کار کرده‌اند. مرحوم مطهری، سید محمدباقر صدر، دکتر حامد مقدم و... در این مورد به طور مشخص کار کرده‌اند. این را می‌توان جامعه‌شناختی یا فلسفه تاریخی در اسلام هم تلقی کرد که قانونمندی اجتماعی به صورت یک رابطه مضبوط از ارتباط میان دو پدیده بوجود می‌آید. مونتسکیو قانونمندی اجتماعی را می‌گوید قانون است، منتهی یک قانونمندی طبیعی وجود دارد مثل عمل و عکس العمل و قانونمندی اجتماعی یعنی رابطه دو پدیده اجتماعی که به آن سنت اجتماعی می‌گوییم. قرآن قانونمندی اجتماعی را به معنای سنن مطرح کرده است و این سنن مختلف است. سنن روانی هست، سنن فرهنگی هست، سنن تمدنی هست، سنن اقتصادی هست. مثلاً آنجا که در جامعه ربا باشد، در جامعه طبقات به وجود می‌آید. در سوره اسرا آیاتی

است که این سنن را بیان می‌کند و می‌گوید طمانینه مدینه آن وقتی است که در جامعه شکرگزاری باشد. اگر کفر بر نعمت باشد و رفاه هم باشد، به دنبال رفاه ملا به وجود می‌آید و خصلت ملایبی طبقات را به وجود می‌آورد و نتیجه طبقات، استثمار اقتصادی است و به دنبال آن انقلاب پدید می‌آید و جامعه به آتش می‌سوزد. یا در رابطه ربا در آخر سوره بقره است که استثمار طبقات رباخواری پدید می‌آورد، یا در مورد رابطه اجتماعی و نهضت‌های اجتماعی آن آیه معروف است که سرنوشت اجتماع به وسیله ملت‌ها تعیین می‌شود. این نحو روابط همان سنن است که آقای سیدمحمد باقر صدر در مورد آن کتاب خاصی نوشته است. البته ایشان سنن را به چند گونه تقسیم کرده است. یکی سنن مشروط و تعبیرش آن است که ما در طبیعت قوانین شرعی داریم.

اگر آب در صد درجه سانتی‌گراد قرار گیرد، بخار می‌شود. آن وقت قوانین شرعی و سنن شرعی اجتماعی هم داریم که اگر شکر کنید چه می‌شود. اگر آنها بر تورات و انجیل عمل می‌کردند، درهای برکات خویش را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم. اگر جامعه به اراده خودش تغییر کند و... اینها قوانین شرعی‌اند.

یک نحو دیگر قوانین حقی است که اینها بیشتر در فلسفه تاریخ اجتماع است که سرانجام بر زمین صالحان حاکم خواهند شد و انسان به سوی عدالت برگردانده می‌شود.

○ با توجه به این بحث جایگاه عدالت اجتماعی کجاست؟

یکی از همان سنن که در قرآن مطرح است سنت عدالت اجتماعی است. سنت عدالت اجتماعی به این نحو است که عدالت اجتماعی دو مرحله دارد. یکی بحث‌های آموزشی است که خداوند در بعد آموزش انسان را به عدالت اخلاقی و عدالت اعتدال نفسانی دعوت می‌کند. دومی عدالت اجتماعی یا اقتصادی قضیه است که در آیات سوره اسرا عدالت اقتصادی و اجتماعی را محور می‌گیرد که اگر جامعه بخواهد امنیت داشته باشد، ضرورت داشتن امنیت، پیاده شدن عدالت اجتماعی است. اما اگر جامعه عدالت اجتماعی - اقتصادی نداشته باشد یعنی کفر بورژوازی به نعمت‌های خداوند استثمار بیاید و... در نتیجه طبقات می‌آید و در نتیجه نبودن عدالت اجتماعی، به تعبیر قرآن خوف و جوع بر جامعه حاکم می‌شود. یعنی فقر و محرومان انقلاب می‌کنند و بعد هم به آن آتش می‌سوزند. در قرآن آیاتی داریم که به این مضمون است که از فتنه‌های بترسید که شراره‌های آن فتنه تنها دامن ظالمان را نمی‌گیرد. یعنی اگر عدالت اجتماعی و اقتصادی نباشد، انقلاب و هرج و مرج پدید می‌آید و آن وقت تر و خشک با هم می‌سوزند و این فقط ظالمان نیستند که به آن شراره فتنه مبتلا می‌شوند، بلکه دامن‌گیر همه می‌شود.

○ در حقیقت به نوعی می‌توان گفت که سنن اجتماعی اصولی هستند که برای تعادل اجتماع و پیشرفت آن ضروری‌اند.

یعنی به تعبیری بگوییم که رابطه اجتماعی آن دو، رابطه پدیده‌های اجتماعی هستند. اگر رباخواری باشد، طبقات هست، اگر رفاه زیاد باشد، کفر هست، به دنبال مال اندوختنی، اهمال و تبلی و محرومیت هست. یعنی همچنان که رابطه مکانیکی میان اسید و سوزاندن هست، یک رابطه و قانونمندی اجتماعی میان سلطه و استثمار اقتصادی با طبقات هم هست که نتیجتاً خیزش اجتماعی و ناراضی‌تی هم به دنبال آن هست که در نتیجه، از بین رفتن تمدن حتمی است. به این ترتیب اگر پیشرفت را به آن ترقی طبیعی بدانیم، این پیشرفت هست، اما اگر در پیشرفت اراده انسان را دخیل بدانیم که جامعه با اراده انسان گام‌های مثبت بردارد، به این عنوان اسمش را پیشرفت نمی‌توانیم بگذاریم، بلکه این سقوط اجتماعی

است که خود به خود به وجود می‌آید.

○ مسأله دیگری که حائز اهمیت است راجع به جایگاه فرد و اجتماع است. به خصوص که می‌دانیم در سرزمینی که قرآن نازل شد به دلیل زندگی قبیله‌ای، فرد جایگاه فوق‌العاده‌ای ندارد. با توجه به این موضوع قرآن چه دیدگاهی نسبت به فرد و اجتماع دارد؟

این سؤال را می‌توان به نوع دیگری مطرح کرد که تاثیر قرآن در آن جامعه روی چه موضوعاتی بود. مسأله به این نحو است که قرآن در جامعه عربی از نظام قبیله‌ای که بر عامل خون و نسب مبتنی است انتقاد کرد. روابط جامعه قبیله‌ای که بر اساس عصبیت است بر دو عامل استوار است: یکی نسب یعنی پدرت کیست، دوم خون است یعنی خون پاک و خون غیرپاک و خون خالص و خون غیرخالص. قرآن در بیان خویش این دو عامل را که خودبه‌خود جامعه را محدود می‌کنند وسیع کرد. یعنی رابطه جامعه را خون و نسب قرار نداد، بلکه روابط جامعه را عقیده قرار داد. لذا به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی و دکتر شریعتی، جامعه قبیله را به جامعه امت تبدیل کرد و امت یعنی رابطه اجتماعی میان مؤمنان یک رابطه اعتقادی است. حال این مؤمن سفید است، سیاه است، عرب است، عجم است، زن است، مرد است و... کاری ندارد و به این ترتیب آن جامعه محدود قبیله‌ای را که بر مبنای خون و نسب محوریت داشته به جامعه امت تبدیل کرد که این جامعه امت امروزه در اندیشه‌های متفکران ما هم مطرح است و دیگر بر روی خون و نسب تور نمی‌زند. منتهی آن امت به تعبیر آقای صدر، خطابات جمعی قرآن است. در قرآن سه جور خطاب داریم. گاهی راجع به فرد حرف می‌زند، گاهی به ناس حرف می‌زند که منظور از آن کل بشر است و گاهی به «کم» حرف می‌زند. آن «کم» هایی که در قرآن آمده، خطاب به جامعه است و لذا خطاب جمعی غیر از خطاب فردی است. به همین دلیل ایشان به نکته خوبی اشاره می‌کند که فقه ما در روابط فرهنگی بیشتر روی فرد تأکید داشته، در حالی که باید روی جمع تأکید می‌کرد.

عزت جمعی، شأن جمعی و... استقلال مال جمع است، ثروت‌های عمومی مال جمع است، حریت مال جمع است و یا آن که همبستگی اجتماعی مال جمع است و جمع است که به عنوان «کم» تلقی می‌شود. به خصوص در بعضی آیات جمع را بر فرد مقدم می‌دارد. لذا آن جمع که امروز از آن به وجود جمعی تعبیر می‌کنیم که برای خودش هویت خاصی دارد، مورد توجه قرآن بوده است. البته این که آیا در دوران صدر اسلام هم مسلمانان به این نکته توجه داشته‌اند یا نه را نمی‌دانم، ولی امروزه عالمان متبحر به این نکته اجتماعی که خود جامعه به عنوان یک واحد است و هویت خاصی دارد، توجه کرده‌اند.

○ در این میان فرد چه جایگاهی در امت پیدا می‌کند؟

در واقع سازندگی دو گونه است. اغلب آیات اخلاقی قرآن که از آن تعبیر به جهاد اکبر می‌شود، در رابطه با خودسازی فردی است. فرد برای خودش محوریت دارد. منتهی یک فردی که منزه است و آن فردی که با تقواست. در سوره ابراهیم آمده است خود را فراموش نکردن، اصالت ذات انسان، خود را بازیافتن خود را بازیافتن دو تعبیر دارد: یکی بحث فطرت است و دیگر این که اصالت خویش‌تر خویش‌را انسان باید به دست بیاورد. بنابراین آن «خودی» انسانی و اصالت انسانی که فلسفه اقبال لاهوری در اندیشه اسلامی و برگسون در اندیشه اروپا روی آن تأکید می‌کند، در سوره ابراهیم روی آن خودی تأکید می‌کند و آن همان اصالت فرد است که در آن خودسازی انسانی و احیای فردی انسان مورد نظر است.